**٨٧ - بقاء شخصيت و قوای معنوّيه در عالم بعد**

و نيز از حضرت بهاءالله در لوحی است. قوله الاعلی: "و امّا سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غير از انبياء و اولياء آيا همين تشخّص و تعيّن و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است يا زائل ميشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حيات فی الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد ميشود از قبيل بيهوشی و مرض شديد شعور و ادراک ازو زائل ميشود و موت که انعدام ترکيب و عناصر است چگونه ميشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشيد؟ معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اينکه در مريض ضعف مشاهده ميشود بواسطه اسباب مانعه بوده و الّا در اصل ضعف بروح راجع نه. مثلا در سراج ملاحظه نمائيد مضيئی و روشن است ولکن اگر حائلی مانع شود در اينصورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مصيئی بوده ولکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنين مريض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب و اسباب حائله ممنوع و مستور ولکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطيفه طيّبه قدسيّه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلا اگر سراج در تحت فانوس حديد واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائيد که در رتبه خود روشن و مضيئی است ولکن نظر بسحاب حائله نور او ضعيف مشاهده ميشود و همين آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائيد و جميع اشياء را بدن او که جميع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضيئی ولکن اين مادامی است که اسباب مانعه حائله منع ننمايد و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعيف مشاهده ميشود چنانچه ايّامی که غمام حائل است اگر چه ارض بنور شمس روشن است ولکن آن روشنی ضعيف بوده و خواهد بود چنانچه بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده. و همچنين آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و ميشود و همچنين ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائيد در اصل شجره که قبل از ظهور از شجر مع آنکه در شجر است بشانی ضعيف که ابداً مشاهده نميشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نمايد ذرّه از ثمر و صورت آن نخواهد يافت ولکن بعد از خروج از شجر بطراز بديع و قوّت منيع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه ميشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطيف ميشود. امثله متعدّده ذکر شد تا از مثالی بمقصودی مطّلع شويد."

**\*\*\*\*\*حاشیة\*\*\*\*\***

قوله تعالی قضی اجلا و اجل مسمی عنده فالمقضی هو امر الدنيا والمسمی امر الاخره و فی الخبرهما اجل محتوم و اجل موقوف ای علمی مشية جديده و هو البداء (مجمع البحرين)

اما الانبياء الذين سبقوا علی نبينا محمد فالظاهر من کلام اممهم ان موسی لم يذکر المعاد البدنی و لا نزل عليه فی التورات و لکن جاء ذلک فی کتب الانبياء ع الذين جائوا بعده کحزفيل و شعيب ع و لذلک اقر اليهود به و امّا فی الانجيل فقد ذکر ان الاخبار يسيرون کالملائکه و يکون لهم الحياة الابديه و السعاده العظيمه و الاظهر ان المذکور فيه المعاد الروحانی و امّا القران الکريم فقد جاء فيه المعاد الروحانی و الجسمانی اما الروحانی فقوله تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعين و قوله تعالی للذين احسنوا الحسنی و زياده و امّا الجسمانی فقد جاء فی القران اکثر من ان يحصی و اکثره مما لا يقبل التأويل فمن ذهب الی امکان اعادة‌ المعدوم قال الله تعالی يعدم المکلّفين ثم يعيد اجسامهم و من ذهب الی امتناع اعاده المعدوم قال الله تعالی يفرق اجزاء ابدانهم الاصليه ثم يالف بينها و يخلق فيها الحيوة و من الناس من انکر الجسمانی و استدل بوجوه. "از کتاب شرح وصيت ابو حنيفه"

فيرجع التراب الی الارض کما کان و ترجع الروح الی الله الذی اعطاها "جامعه سليمان اصحاح ١٢"